

بسم الله الرحمن الرحيم

مدرسہ تابستانہ دارالعلم

مدرسہ فقہ و اصول

حجت الاسلام والمسلمین حمید درایتی

روز، ششم، ۴ مرداد ۱۴۰۴ - جلسه پنجم

## فهرست

- چالش های نظریه منطقه الفراغ..... ۲
۳. چالش ثبات شریعت..... ۲
- پاسخ شهید صدر به چالش ثبات شریعت..... ۲
- شواهد فقهی بر تفسیر شهید صدر..... ۳
- حوزه اباحه و متغیرات..... ۸
- سه نظریه در باب اباحه واقعی..... ۹
- شمولیت منطقه الفراغ نسبت به احکام الزامی..... ۱۱

### چالش های نظریه منطقه الفراغ

بحث ما در بررسی نظریه منطقه الفراغ مرحوم شهید صدر بود. پس از تبیین چیستی و ماهیت این نظریه و ارائه ادله ای برای تقویت آن، اکنون به چالش های پیش روی آن خواهیم پرداخت. در جلسات گذشته به دو چالش این نظریه اشاره شد و امروز چالش سوم، یعنی چالش ثبات شریعت، مطرح می شود.

### ۳. چالش ثبات شریعت

این مسئله مسلم است که شریعت ما شریعتی ثابت و لایتغیر است. با توجه به ثبات و پایداری شریعت در اهداف، رویکردها، احکام و آموزه های خود، نظریه منطقه الفراغ که توسط شهید صدر مطرح شده است، در حقیقت با این ثبات شریعت سازگاری ندارد.

به اختصار و اجمال، اگر بخواهیم در مورد ثبات شریعت صحبت کنیم، احادیثی با این مضمون که «حلال محمد حلال الی یوم القیامه» و همچنین حرام پیغمبر حرام است تا روز قیامت از جمله ادله ای هستند که بر ثبات شریعت دلالت می کنند. از این ادله می فهمیم که شریعت ما متغیر نیست؛ بلکه شریعتی است که هم از لحاظ اهداف، هم از لحاظ رویکردها و هم از لحاظ آموزه ها، ثابت است. اگر قرار باشد حتی بخشی از این شریعت از طریق تقنین ثانوی اولی الامر دگرگون شود، نتیجه آن این است که حرام پیغمبر تا روز قیامت حرام نیست و حلال پیغمبر تا روز قیامت حلال نیست، و این با نظریه منطقه الفراغ سازگار نیست.

برخی بحث ثبات شریعت را در ضمن بحث خاتمیت دین مطرح می کنند. یعنی وقتی می گوییم دین خاتم است، منظور این است که این دین با همین برنامه های موجود جاودانه و همیشگی است و قانون و برنامه دیگری آن را نسخ و نقض نمی کند. بنابراین، هر دلیلی که بر خاتمیت دین ارائه کرده ایم، به گونه ای بر ثبات دلالت می کند. اما بحث حاضر با عنوان خاتمیت مطرح نشده است، زیرا خاتمیت می تواند تفسیر دیگری نیز داشته باشد. همان طور که اشاره شد، ادله ای که مفاد آن ها بحث ثبات شریعت است (مانند حدیث ذکر شده)، بهترین دلیل بر ثابت بودن شریعت ما هستند. این شریعت ثابت دیگر دستخوش نسخ، نقض و تقنین مجدد نخواهد شد و این با نظریه منطقه الفراغ سازگاری ندارد. البته، ادله دیگری نیز وجود دارند که بر این مسئله دلالت می کنند.

### پاسخ شهید صدر به چالش ثبات شریعت

در پاسخ به این چالش، مرحوم صدر حدیثی را که پیشتر ذکر شد، ناظر به بخشی از تشریعات پیامبر (ص) می داند؛ یا به عبارت دیگر، آن را ناظر به مواردی می داند که پیامبر (ص) صرفاً مبلغ شریعت بوده اند. برای توضیح بیشتر این پاسخ، باید به دو شأن پیامبر (ص) اشاره کرد:

۱. شأن تبلیغ شریعت: در این شأن، پیامبر (ص) صرفاً شریعت را تبلیغ می کنند. «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک ربک» و «ما الرسول الا البلاغ» نشان دهنده این نقش هستند. در این حالت، قانون از سوی پروردگار متعال تشریع و تقویم شده و پیامبر (ص) مأموریت بیان آن را دارند.

۲. شأن ولی امر و حکمرانی: در این شأن، پیامبر (ص) به عنوان ولی، حاکم مسلمین، مدیر جامعه اسلامی و رأس قدرت سیاسی عمل می کنند و بر اساس مصالح اجتماع قانون گذاری می نمایند.

آنچه پیامبر (ص) به عنوان تبلیغ مطرح کرده اند که تشریعات ثابت پروردگار متعال است، الی یوم القیامه است. بنابراین، آن احادیث ناظر به بخشی است که پیامبر (ص) صرفاً به عنوان مبلغ شریعت عمل کرده اند. اما بخشی که پیامبر (ص) به عنوان مدیر جامعه اسلامی و رأس هرم سیاسی نظام اسلامی تقنین و تشریع کرده اند، الی یوم القیامه نیست و این قوانین قابلیت تغییر دارند.

پس، باید آن احادیث را ناظر به بخش ثباتات شریعت در نظر بگیریم؛ یعنی بخشی که نقش پیامبر (ص) در آن صرفاً بیان کننده و تبلیغ کننده بوده است. اما آن بخشی که پیامبر (ص) قانون گذاری کرده اند، را می توانیم بگوییم حلال الی یوم القیامه و حرام الی یوم القیامه نیست. قاعداً پاسخ آقای صدر به این اشکال همین است.

#### شواهد فقهی بر تفسیر شهید صدر

این پاسخ به تنهایی یک ادعاست، زیرا ادله ثبات بین دو نوع حلال یا دو نوع حرام از ناحیه پیامبر (ص) تفسیری ارائه نکرده اند. اما شهید صدر معتقد است که شواهدی در فقه اسلامی وجود دارد که این ادله ثباتات را نقض می کند و تقریباً به ضرورت، مواردی وجود دارند که پیامبر (ص) تشریعاتی داشته اند که به صورت قاعده ثابت و جاوید نمانده اند.

البته، باید اشاره کرد که این چالش تنها متوجه نظریه شهید صدر نیست؛ سایر فقها نیز با توجه به روایاتی که حلال و حرام پیامبر (ص) را دائمی می دانند و از سوی دیگر با مواردی مواجه هستند که موجبه جزئی، بعضی از احکام و قوانین پیامبر (ص) دستخوش تغییر شده است، مجبور به یافتن راه حل بوده اند. آن ها نیز تخریجات دیگری را برای خود ترتیب داده اند، مثلاً گفته اند که این ها احکام سلطانیه یا حکم حکومتی بوده اند. به این وسیله خواسته اند بین این دو ادله جمع کنند. اما آقای صدر معتقدند که این موارد همان منطقة الفراغ هستند. بنابراین، این اشکال و شبهه تنها به نظریه شهید صدر محدود نمی شود و همه باید پاسخ دهند که چگونه بین ادله ثبات و مواردی که موجبه جزئی تغییر وجود دارد، جمع کنند.

به عنوان نمونه، به برخی از مواردی که آقای صدر در کتاب «الاسلام یقود الحیاة» و «اقتصادنا» به آن ها اشاره کرده و در حقیقت نظریه ثبات را به سمت تفصیل می برند (یعنی ثبات در احکام ثابت که پیامبر (ص) صرفاً مبلغ آن بوده اند و تغییر در احکامی که پیامبر (ص) به عنوان ولی امر آن احکام را قرار داده اند)، اشاره می کنیم:

در روایات آمده است که پیامبر (ص) فرمودند: اگر کسی از شما زمینی دارد و این زمین غیرقابل استفاده است، یا باید آن را زراعت کند یا در اختیار برادر دینی اش قرار دهد. در برخی روایات نیز آمده است که حق اجاره دادن زمین را نداریم. یعنی اگر زمینی دارید، یا باید آن را زراعت کنید یا رایگان در اختیار دیگران قرار دهید تا زراعت کنند و نهی از اجاره دادن زمین و گرفتن درصد (مانند مضارعه) صورت گرفته است. این حدیث با ضرورت فقه کنونی سازگار نیست، زیرا هیچ فقهی در حال حاضر به این حدیث فتوا نمی دهد و اجاره دادن زمین را مجاز می داند. هم حدیث قابل اعتناست و آقایان گفته اند که درست است هم ضرورت فقه می گوید که می شود زمین را اجاره داد. چگونه باید

بین حدیث «حلال محمد حلال الی یوم القیامه» و این حدیث که پیامبر (ص) از اجاره زمین منع کرده‌اند، جمع کنیم؟ این خود شاهد و قرینه‌ای بر تفصیل ارائه شده است. این حدیث را هم اهل سنت و هم امامیه قبول دارند، اما ضرورت فقه اسلامی این است که اجاره زمین مجاز است.

به همین وزن روایتی از پیامبر (ص) داریم که می‌فرمایند: «نهی النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن منع فضل الماء». یعنی اگر شما آب اضافی دارید که برای سیراب کردن زمینتان زیاد است، حق ندارید آن را در اختیار بقیه قرار ندهید؛ بلکه واجب است این آب را در اختیار دیگران قرار دهید. اما الان به لحاظ فقه اسلامی، اگر شما آب اضافی دارید، مجبور نیستید آن را در اختیار دیگری قرار دهید و می‌توانید آن را بفروشید، با او شریک شوید یا اصلاً منع کنید و بگویید نمی‌فروشم و شریک نمی‌شوم. در حالی که پیامبر (ص) این کار را حرام دانستند.

این موارد نشان می‌دهند که پیامبر (ص) اوامر و نواهی صادر کرده‌اند که اکنون به ضرورت فقه اسلامی به عنوان حکم ثابت شریعت قلمداد نمی‌شود. پاسخ این است که پیامبر (ص) این‌ها را به عنوان ولی امر تقنین کرده‌اند. ولی امر حق دارد در بعضی از موارد چیزی را منع کند؛ یعنی اگرچه مباح بود که شما فضل ماء را منع کنید، اما با وجود امر ولی امر، این کار حرام و ممنوع شده است.

نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد. از جمله مواردی که شهید صدر به آن استناد می‌کند، دستور حضرت امیر (ع) به مالک اشتر در عهدنامه‌اش است که بعضی از کالاها را تسعیر (قیمت‌گذاری) کند. ایشان معتقدند این فراز عهدنامه دلالت بر این می‌کند که حضرت به مالک دستور قیمت‌گذاری بعضی از کالاها را داده‌اند. این یک بحث اقتصادی و فقهی است که آیا دولت حق قیمت‌گذاری کالا را دارد یا نه. قیمت‌گذاری کالا با مالکیت خصوصی در تضاد است. به لحاظ فقهی، مالک کالا حق دارد کالای خود را به هر قیمتی که می‌خواهد بفروشد. فرض کنید به خریداری می‌گوییم: این کالا در بازار هشتاد هزار تومان ارزش دارد، اما من به عنوان دارنده این کالا، اگر صد هزار تومان بپردازید، آن را به شما می‌فروشم. آیا این عمل حرام است یا مشکل دارد؟ فقه می‌گوید حق اجحاف و کلاه گذاشتن ندارید. اگر دولت قرار باشد قیمت‌گذاری کند، در حقیقت آزادی عمل مالک را سلب می‌کند و این با فقه سازگار نیست. دولت دستور صادر می‌کند که فلان کالا نباید بیش از این قیمت فروخته شود؛ این همان قیمت‌گذاری دولتی است. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، این بحث هم اقتصادی است و هم فقهی.

ما روایاتی داریم که در آن‌ها از پیامبر (ص) خواسته می‌شود تا دارندگان کالایی که در مدینه کمیاب شده است را مجبور کنند تا آن را به قیمت پایین‌تر بفروشند. پیامبر (ص) در پاسخ می‌فرمایند: این در اختیار من نیست؛ نمی‌توانم به مردم بگویم کالای خود را به زیر قیمت بفروشند. حتی تعبیر این است که «إنما السعر بیدالله». یعنی وقتی باران کم می‌شود یا کالایی کمیاب می‌گردد، بر اساس قاعده عرضه و تقاضا، قیمت‌ش افزایش می‌یابد. این یک امر طبیعی است؛ وقتی مشتری و خریدار زیاد و عرضه‌کننده کم می‌شود، قیمت کالا بالا می‌رود.

در فقه اسلامی، روایتی داریم که پیامبر (ص) در پاسخ به درخواست قیمت‌گذاری کالا، فرمودند که این کار در اختیار ایشان نیست و نمی‌توانند به عنوان حاکم دولت اسلامی قیمت‌گذاری کنند. اما از سوی دیگر، از عهدنامه مالک

اشتر این نکته استفاده می‌شود که حضرت امیر (ع) به مالک دستور می‌دهند که قیمت‌گذاری کند و اجازه ندهد عرضه کنندگان در بازار، اعم از تجار و صنعتگران، کالای خود را به هر قیمتی به مردم بفروشند.

امروزه پدیده‌ای در کشورها و در سطح بین‌المللی وجود دارد که به آن کارتل می‌گویند. صادرکنندگان یک کالا توافق می‌کنند که کالای خود را در بازار به کمتر از قیمت مشخصی بفروشند. برای مثال، در بازار جهانی، کشورهای صادرکننده انرژی مانند سازمان اوپک در مورد نفت توافق می‌کنند که قیمت نفت را تعیین کنند. آن‌ها با وجود نیاز بسیاری از کشورها به نفت، به دلیل انحصار در صادرات، توافق می‌کنند که زیر قیمت مشخصی نفت را نفروشند. آیا این کار صحیح است یا خیر؟ این نیز یک بحث اقتصادی و حقوقی است. در کشور خودمان نیز ممکن است صادرکنندگان یک کالای خاص که چند کارخانه هستند، با یکدیگر توافق کنند که به قیمت بالا بفروشند.

نتیجه این می‌شود که شما هر چقدر در بازار جستجو کنید، می‌بینید این کالا بسیار گران است. شاید اگر این کالا بر اساس قیمت تمام شده و ارزش دستمزد واقعی ارزیابی شود، باید بسیار پایین‌تر باشد. این یک بحث در حقوق بین‌الملل و تجارت بین‌الملل است که می‌گویند این کارتل‌ها ممنوع هستند و فروشندگان، تولیدکنندگان و صادرکنندگان نمی‌توانند توافق کنند که کمتر از یک قیمتی بفروشند. این مسئله تنها به فروشندگان محدود نمی‌شود، بلکه در حوزه خریداران نیز ممکن است اتفاق بیفتد. برای مثال، شما تولیدکننده‌ای هستید که نیاز دارید محصول خود را در یک بازه زمانی معقول بفروشی، اما کارخانه‌هایی که مواد اولیه می‌خرند، با هم توافق می‌کنند که مواد اولیه را از یک قیمت بالاتر نخرند. در نتیجه، هر چقدر تولید کنید، می‌بینید که هیچ‌کس در بازار آن را نمی‌خرد، زیرا آن‌ها با هم تباری کرده‌اند که از این قیمت بیشتر نخرند. این تباری می‌تواند در صنایع بالادستی و پایین‌دستی نیز رخ دهد.

بحث فعلی ما این است که آیا ورود دولت اسلامی و حاکم اسلامی به عرصه قیمت‌گذاری، از لحاظ فقهی مجاز است یا ممنوع؟ از روایت فقهی استفاده شد که پیامبر (ص) فرمودند این عمل ممنوع است و باید اجازه داد عرضه و تقاضا بازار را تنظیم کند و قیمت خود را بیابد. اما از عهدنامه مالک اشتر استفاده شد که حضرت امیر (ع) می‌فرمایند این عمل مجاز است و باید ورود پیدا کرد و اجازه نداد که کالا به هر قیمتی فروخته یا خریده شود، زیرا این در حقیقت اجحاف به عامه مردم است.

حال، این دو حکم را در کنار هم قرار دهیم. با توجه به بحث ثبات شریعت که بیان می‌کند حلال و حرام شریعت تا روز قیامت ثابت است، چگونه می‌توان این دو نمونه متضاد را توجیه کرد؟ در یک نمونه، پیامبر (ص) به عنوان حاکم اسلامی به گونه‌ای برخورد می‌کنند و در نمونه دیگر، امیرالمؤمنین (ع) به گونه‌ای دیگر.

نظریه منطقة الفراغ چه می‌گوید؟ این نظریه بیان می‌کند که این موارد، همان منطقة الفراغ هستند. حاکم اسلامی باید به شرایط زمان خود نگاه کند. گاهی اوقات می‌بیند فروشندگان با هم تباری می‌کنند و در صدد اجحاف هستند. در این صورت، بله، ورود پیدا می‌کند. گاهی نیز می‌بیند تباری وجود ندارد و افزایش قیمت به دلیل کمبود واقعی در بازار است؛ مثلاً باران کم شده، نهاده‌های دامی گران شده، یا غلات کمیاب شده است. در این شرایط، حاکم اسلامی ورود پیدا نمی‌کند، زیرا قیمت همین است. این تصمیم‌گیری بر حسب مصالح است. پس، نمی‌توان به

صورت مطلق گفت حاکم اسلامی قیمت گذاری کند یا نکند؛ بلکه بر حسب شرایط باید در مسئله ورود پیدا کند. این‌ها خود شاهد بر منطقة الفراغ هستند.

البته، هدف اصلی بحث حاضر، قیمت گذاری نیست، بلکه رسیدن به نتیجه نظریه منطقة الفراغ از طریق این مثال است. ما حوزه‌های ثابتی داریم که الی یوم القیامه هستند، اما حوزه‌های متغیری نیز داریم که شواهد آن در متن دین و فقه نیز وجود دارد. ما در حوزه‌های متغیر از منطقة الفراغ سخن می‌گوییم.

در خصوص تسعیر (قیمت گذاری)، آن‌هایی که قائل به نظریه منطقة الفراغ نیستند، می‌گویند این خود قاعده دارد؛ یعنی ضرورتاً نباید برای خروج از محذور تسعیر، به نظریه منطقة الفراغ متوسل شد. قاعده این است که هر جا شارع احساس کند امری به احتکار منجر می‌شود، ورود پیدا می‌کند. در کلام حضرت امیر (ع) در همین عهدنامه نیز آمده است: «احتکاراً للمنافع»؛<sup>۱</sup> یعنی هر جا منجر به احتکار شود، ورود پیدا می‌کند، اما هر جا منجر به احتکار نشود، ورود پیدا نمی‌کند.

منجر به احتکار شود، یعنی چه؟ فرض کنید روغن در بازار کم است و یک واردکننده روغن نیز هست که انبارهایش پر از روغن است. هر کس به او مراجعه می‌کند، می‌گوید: بله، می‌فروشم و در صدد احتکار نیستم. یعنی اساساً موضوع کار او به صورت رسمی موضوع احتکار نیست، اما با صد در صد افزایش قیمت می‌فروشد؛ یعنی با دو برابر قیمت می‌فروشد. او فروشنده است، اما چگونه فروشنده‌ای؟ فروشنده‌ای با دو برابر قیمت. وقتی او با دو برابر قیمت می‌فروشد، مردم توان خرید ندارند. نتیجه چیست؟ نتیجه این است که این کالا در انبار او احتکار می‌شود. یعنی او از راه قیمت گذاری به نتیجه احتکار می‌رسد؛ قیمتی را می‌گوید که کسی نخرد. اما اگر حاکم اسلامی بگوید: چرا احتکار می‌کنی؟ او می‌گوید: من احتکار نمی‌کنم. کالا را می‌فروشم. شما یا دولت می‌خواهید بخرید، بخرید. مردم می‌خواهند بخرند، بخرند. پس او ذیل عنوان احتکارکننده قرار نمی‌گیرد.

اما می‌گویند هر جا بحث قیمت گذاری منجر به بحث احتکار شود و احتکار در فقه ما ممنوع است، حاکم باید ورود پیدا کند. پس آنجایی که حضرت امیر (ع) در حوزه قیمت گذاری فرمودند: مالک ورود پیدا کن، مربوط به جایی است که خودشان فرمودند: «احتکاراً للمنافع»؛ یعنی اگر تو ورود پیدا نکنی، سبب احتکار می‌شود. احتکار نیز کمبود ایجاد می‌کند. وقتی کمبود ایجاد شد، آنگاه خودش می‌گوید: قیمت همین است در بازار. شما نگفتید عرضه و تقاضا؟ عرضه و تقاضا وقتی کمبود باشد، قیمت بالا می‌رود. خب، کمبود چگونه ایجاد می‌شود؟ با قیمت گذاری ایجاد می‌شود. یعنی وقتی کالا را گران می‌کند، مردم کمتر می‌توانند بخرند. وقتی به فروشنده‌های جزء مراجعه می‌کنید، می‌گویند: فلان کالا را دارید؟ می‌گویند: نه، نداریم خیلی گران شد دیگر نمی‌توانیم بیاوریم. کالا در کشور موجود است، اما در فروشگاه‌ها موجود نیست، زیرا دارنده انحصاری کالا آن را به قیمتی گذاشته که این قیمت سبب احتکار شده، احتکار سبب کمبود شده، و کمبود قیمت را باز بالا برده است. اینجاست که حاکم اسلامی ورود پیدا می‌کند.

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، نامه ۵۲.

فقط خواستم این نکته را عرض کنم که عده‌ای گفتند اگر این قیمت واقعی باشد، یعنی بدون تبانی باشد و واقعاً یک چیزی کمبود واقعی دارد، خب کمبود واقعی دارد و قیمتش بالا می‌رود. اینجا حاکم اسلامی هرگز کشاورز یا صنعتگر را با ضرر مواجه نمی‌کند و حق ندارد او را مجبور کند؛ این می‌شود «إنما السعر بیدالله». اما گاهی اوقات این کمبود، کمبود تصنعی است؛ یعنی با قیمت‌گذاری می‌خواهند این احتکار و کمبود را ایجاد کنند. اینجا حاکم اسلامی ورود پیدا می‌کند و قیمت‌گذاری می‌کند. البته، این بحث در موضوع خود، بحث پدیده‌ای است، هم به لحاظ ادله فقهی و هم به لحاظ مباحث اقتصادی. اما ما خواستیم بگوییم که به هر حال در حوزه شریعت، مواردی داریم که اولی الامر در آنجا تصمیم‌گیری کرده‌اند و خود این می‌تواند شاهی بر عدم ثبات و مطرح شدن منطقه الفراغ باشد.

برای روشن‌تر شدن دیدگاه شهید صدر، به یک مورد دیگر اشاره می‌کنم:

شهید صدر بحث زکات را مطرح می‌کند. حضرت امیرالمؤمنین (ع) در زمان خودشان بر مواردی زکات بستند که در زمان پیامبر (ص) زکات نداشت، مانند خیل (اسب). این نشان می‌دهد که اولی الامر حق تقنین و تشریع دارد. اگر قرار بود همان کاری که پیامبر (ص) انجام دادند تا روز قیامت ثابت بماند، دیگر حضرت امیر (ع) نباید بر مواردی زکات می‌بستند که پیامبر (ص) بر آن‌ها زکات نبسته بودند. پس می‌بینیم این نیز در حوزه تقنین ولی امر قرار می‌گیرد. با وجود آنکه امیرالمؤمنین (ع) ملتزم به سنت پیامبر (ص) بودند، اما در چنین مواردی به عنوان حاکم اسلامی قانونی را تدوین می‌کنند که پیامبر (ص) آن را تدوین نکرده بودند و کاری را انجام می‌دهند که پیامبر (ص) انجام نداده بودند. پس حضرت امیر (ع) این حق را داشته‌اند که کاری را انجام دهند که حتی پیامبر (ص) انجام نداده‌اند. این در حالی است که بارها مشاهده می‌شود که حضرت امیر (ع) حتی در سبک زندگی خود گاهی می‌فرمایند: من این کار را نمی‌کنم، زیرا این خلاف سنت پیامبر است. یعنی ایشان به استنای به سنت پیامبر (ص) بسیار مقید بودند. اما با این وجود، در قامت حاکم اسلامی و بر اساس مصالح امت، قانونی را وضع و تدوین می‌کنند که پیامبر (ص) آن را وضع و تدوین نکرده‌اند.

این خود شاهی بر این است که حاکم اسلامی می‌تواند بر اساس مصالح، قوانینی را تدوین کند. این قانون را در کدام حوزه می‌تواند تدوین کند؟ در حوزه منطقه الفراغ می‌تواند تدوین کند. اگر جستجو کنیم، شواهد بیشتری نیز در فقه اسلامی و در نصوص اسلامی وجود دارد که بر اساس آن‌ها می‌توانیم نظریه منطقه الفراغ را تأیید کنیم. بله، این نظریه، نظریه‌ای ثابت است. در واقع، آن حرفی که شما زدید مبنی بر اینکه ثبات شریعت یک چالش نیست، صحیح است؛ زیرا ما موارد تغییر را در خود شریعت دیده‌ایم و پیدا کرده‌ایم. این‌ها صرفاً نمونه بودند. زکات بر اسب در زمان حضرت امیر (ع) یکی از همین موارد بود که در زمان پیامبر (ص) چنین زکاتی وجود نداشت.

این‌ها سه چالش عمده‌ای هستند که نظریه منطقه الفراغ با آن‌ها مواجه است؛ یعنی در حقیقت ما سه قاعده یا سه امر مسلم داشتیم که به ظاهر با این نظریه سازگار نبودند. شهید صدر قصد دارند نشان دهند که این نظریه سازگاری دارد؛ یعنی این موارد را نمی‌توان به عنوان مانع نظریه مطرح کرد. اگر ادله نظریه کافی و وافی باشد، به هر حال هم با جامعیت شریعت، هم با عدم خلو واقعه از حکم و هم با ثبات شریعت سازگاری خود را دارد.

## حوزه اباحه و متغیرات

اجازه دهید در اینجا به بحثی بپردازم که چون دوستان زیاد سؤال کرده اند، به نظر می‌رسد نیاز به بررسی تکمیلی دارد، و سپس ادامه بحث را طبق فهرست قبلی مطرح خواهم کرد. این بحث را قبلاً در جلسه اول مطرح کرده بودم، اما چون سؤالات زیادی مطرح شد، احساس کردم ابعاد آن هنوز نیاز به توضیح دارد و برای دوستان به خوبی جا نیفتاده است.

بحث این بود که شهید صدر تصریح کرده اند که منطقة الفراغ در دو حوزه است:

حوزه اول، حوزه متطورات است یعنی تمام موضوعاتی که در حال دگرگون شدن هستند و خود موضوع از لحاظ مصلحت و مفسده ثبات ندارد. حوزه دیگر حوزه مباحات است. دو تعبیر در کلام ایشان وجود دارد. تعبیر اول این است که آن جای خالی که قرار است پر شوند یعنی آن موضوعات در حال تغییری که قرار است حاکم اسلامی برای آن‌ها قانون گذاری کند، خودشان هیچ حکمی از احکام اولیه ندارند؟ ایشان فرموده اند، حکم اباحه دارند. نکته دوم این است که ما اصلاً منطقة الفراغ و حق ولی فقیه را در قانون گذاری نسبت به آن اموری می‌توانیم بپذیریم که آن امور در تشریع اولیه شریعت، محکوم به اباحه باشند.

این دو نکته را شهید صدر مطرح کرده اند. کمی برای دوستان در جمع این دو نکته، با توجه به اینکه گفتیم حتی پیامبر (ص) نیز خودشان قوانینی گذاشته اند، سؤال ایجاد شده که این دو نکته چگونه با هم جمع می‌شوند. من ابتدا از اینجا شروع می‌کنم که شهید صدر در بحث اباحه واقعی معتقدند که اباحه واقعی می‌تواند اقتضایی باشد و می‌تواند لاقضایی باشد. البته بیان آقای اصفهانی را مطرح کردم که ایشان می‌فرمایند: اباحه واقعی همیشه لاقضایی است و اباحه ظاهری است که اقتضایی است. اما شهید صدر از افرادی هستند که ایشان قائل اند که اباحه واقعی گاهی اقتضایی و گاهی لاقضایی است.

از این مسئله به وضوح شهید صدر در بحث حکم ظاهری بحث می‌کنند، آنجایی که ایشان می‌گویند: به نظر من حکم ظاهری از باب تراحم حفظی است و ایشان می‌فرمایند: همیشه ترجیح یک حکم بر حکم دیگر از باب تحفظ بر ملاکات واقعی است. به خصوص فرمایش شهید صدر در بحث حکم ظاهری در رد نظر استادشان حضرت آیت الله خویی است که آقای خویی می‌فرمایند: مصلحت در حکم ظاهری در جعل است. (آقای خویی نیز همان فرمایش مرحوم اصفهانی را باز نشر می‌کنند؛ آقای اصفهانی نیز مصلحت حکم ظاهری را در جعل می‌دانند).

شهید صدر، ضمن اینکه مصلحت حکم ظاهری در جعل را امری معقول نمی‌دانند، چرا که می‌گویند این مصلحت باید با جعل مولا تحقق پیدا کند، ایشان معتقدند که مصلحت، حکم ظاهری برای تحفظ بر ملاکات واقعی است. چون برای تحفظ بر ملاکات واقعی است، از باب حفظ آن ملاکات است و مصلحت در جعل نیست. خب، این نظریه متوقف بر یک نظریه پیشین است و آن نظریه پیشین این است که اباحه نیز باید حداقل در بعضی از موارد اقتضایی باشد؛ یعنی اگر همه اباحه‌های واقعی لاقضایی باشند، آنگاه حکم ظاهری برائت و حلیت بی‌معنا می‌شود چون شما گفتید مولا در مقام حفظ ملاکات است؛ در حالی که فرض بر این است که اباحه‌ای که ملاک ندارد، مولا چگونه می‌تواند در مقام حفظ ملاک اباحه، در مقام ظاهری حکم به حلیت یا اباحه کند؟ پس حتماً بخشی از اباحه‌های

واقعی باید اباحه اقتضایی باشد. بنابراین ایشان می‌فرمایند: اگر مولا به ما گفت حکم ظاهری تو اباحه و حلیت است، ما می‌فهمیم که ملاک واقعی اباحه در حقیقت مطلق العنان بودن است. حالا که ملاک واقعی مطلق العنان بودن است، آن ملاک بر ملاک الزامی ترجیح داشته و مولا به خاطر ترجیحش، حکم به اباحه کرده است. ولی شهید صدر ادعایش این نیست که اباحه واقعی همیشه اقتضایی است. ایشان می‌فرمایند: اباحه واقعی گاهی اقتضایی است و گاهی لااقتضایی. کجا لااقتضایی است؟ مثلاً فرض کنید آنجایی که شارع حکم به احتیاط کرده است، می‌تواند اباحه لااقتضایی باشد. زیرا بعضی‌ها گفته‌اند: شهید صدر می‌گوید هر جا غیر اباحه در احکام ظاهریه بود، حکم، حکم لااقتضایی است. اما این حرف درست نیست. ممکن است که اباحه همان‌جا هم اقتضایی باشد، ولی ترجیح با ملاک الزام باشد. یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم هر جا شارع گفت احتیاط کن، پس حتماً آنجا اباحه لااقتضایی بوده که شارع گفته احتیاط کن؛ نه، ممکن است اقتضایی بوده که ملاک الزامی بر آن ترجیح داشته است. ولی بعضی‌ها گفته‌اند: شهید صدر می‌گوید هر جا شارع حکم اباحه را گفته، آنجا اباحه اقتضایی بوده و هر جا شارع گفته احتیاط، اباحه لااقتضایی بوده ولی می‌تواند لااقتضایی باشد، ضرورتاً لااقتضایی نیست، ولی می‌تواند لااقتضایی باشد. این نکته‌ای که عرض کردم، در برابر فرمایشاتی مثل مرحوم آشیخ حسین حلی است. ایشان می‌گویند: همیشه اباحه واقعی، اباحه اقتضاییه.

### سه نظریه در باب اباحه واقعی

نگاه کنید، الان سه نظریه من خدمتان عرض کردم: آقای اصفهانی می‌گویند: همیشه اباحه واقعی لااقتضایی است. شیخ حسین حلی می‌گویند: همیشه اباحه واقعی اقتضایی است. شهید صدر می‌گویند: اباحه واقعی گاهی اقتضایی است و گاهی لااقتضایی است. پس چون شهید صدر معتقد است که بخشی از اباحه‌های واقعی لااقتضایی و بخش دیگر اقتضایی است، می‌تواند مسئله منطقة الفراغ ناظر به آن اباحه‌ای باشد که اباحه لااقتضایی است. یعنی شارع در مواردی اباحه جعل و تشریع کرده است که این اباحه، اباحه لااقتضایی است. از این جهت، این نظریه منافاتی ندارد که شهید صدر اباحه اقتضایی را می‌پذیرد، ولی منطقة الفراغ را در اباحه لااقتضایی مطرح می‌کند. این نکته‌ای است که باید به آن توجه شود.

البته این بحث، بحث خوبی است. آقای اصفهانی می‌فرمایند که اصلاً شما به من بگویید اباحه اقتضایی در اباحه واقعی چگونه جور در می‌آید؟ اصلاً چگونه ممکن است اباحه واقعی، اباحه اقتضایی باشد؟ شهید صدر می‌گویند یعنی شارع همین مطلق العنان بودن عبد برایش می‌ارزد. ایشان می‌گویند: مطلق العنان بودن نمی‌تواند مصلحت در متعلق باشد؛ مطلق العنان بودن هیچ‌وقت مصلحت متعلق نمی‌تواند باشد. مطلق العنان بودن همیشه مصلحت جعل است. وگرنه اگر عملی دائماً مصلحت ملزمه داشته باشد، معنا ندارد که شارع بگوید: علی‌رغم اینکه این کار دائماً مصلحت ملزمه دارد، اما بر تو مباح است! آقای اصفهانی می‌گویند که اصلاً اباحه اقتضایی در اباحه واقعی غیرقابل تصویر است.

-شهید صدر می گوید دائماً مصلحت ملزومه دارد اما مولا می گوید و تو ملزم به انجام می شود.

-اصفهانی می گوید وقتی مصلحت ملزومه دارد، مطلق العنان معنا ندارد.

-مولا می خواهد مطلق العنان باشد

-مطلق العنان بودن، مصلحت جعل است نه مصلحت متعلق و حکم واقعی بر اساس مصلحت متعلق است نه مصلحت جعل. حکم ظاهری بر اساس مصلحت جعل است. همیشه مصلحت تسهیل و مصلحت مطلق العنان بودن برای جعل است یعنی قانون من است که می گوید مطلق العنان باشی و تسهیل باشد و الا واقع و متعلق یا مصلحت ملزومه دارد یا مفسده یا هیچکدام یا هر دو که هیچکدام بر دیگری ترجیح ندارد.

از این جهت است که آقای اصفهانی گفته اند اباحه اقتضائی در اباحه واقعی غیر قابل تصویر است.

شهید صدر در حکم ظاهری در تراحم حفظی می گوید: مولا بین مصلحت الزامی و مطلق العنان بودن عبد، دیده مطلق العنان بودن ارجح است.

ایشان می گویند: اصلاً مطلق العنان بودن مصلحت جعل است، نه مصلحت متعلق؛ مصلحت حکم است. مطلق العنان بودن یعنی تو از ناحیه حکم من الزام نداشته باش. (این را من اضافه می کنم به فرمایش مرحوم اصفهانی)

فقط در یک جا قابل تصویر است (این در کلام آقای اصفهانی نیست). آنجایی است که یک فعلی مصلحت ملزومه داشته باشد و عبد به لحاظ غریزه خودش دائماً یا اکثراً فاعل باشد. آنجا شارع ممکن است وجوب تشریع نکند و بگوید: من دیگر نمی خواهم او را به لحاظ روانی تحت فشار قرار دهم که هم او به لحاظ غریزه احساس کند و هم احساس کند وجوب شرعی دارد. یعنی خواستم بگویم یک جا قابل تصویر است، ولی این که ما بگوییم این مصلحت این گونه نیست، معنا ندارم. فقط می گویم بحث، بحث مهمی است و باید روی آن کار کرد و به آن بساطتی که آقای صدر می فرمایند، نیست. ما هم در دو دوره اصولی که گفتیم، این بحث را مطرح کردیم و تقریباً نظریه آقای اصفهانی را نظریه خوبی دانستیم و گفتیم اصلاً آن تفسیر شهید صدر از کلام آقای خویی، تفسیر ناصوابی است. آقای خویی بحث جعل حکم نمی کنند، بحث نفس حکم می کنند. جعل یعنی انشاء، نفس حکم یعنی بودن حکم، بقای حکم. آقای خویی می فرمایند: مصلحت وجود حکم است، نه انشاء حکم که شهید صدر می فرمایند: خب با انشاء که مصلحت استیفا شد. آقای خویی می فرمایند: وجود حکم این مصلحت را دارد. حالا آن یک بحث تخصصی خودش است و تا حدی از بحث منطقه الفراغ ما بیرون است.

فقط خواستم بگویم که پس چون شهید صدر اباحه واقعی را هم اقتضایی و هم لا اقتضایی می بیند، می تواند منطقه الفراغ ناظر به همان مواردی باشد که اباحه اقتضایی است. ما از کجا تشخیص دهیم که این اباحه اقتضایی است یا لا اقتضایی؟ ایشان خودشان هم شاید معترف باشند (البته من نرسیدم که برای این بحث حاضرمان دوباره مراجعه کنم به این نکته که ببینم ایشان شاخصی ارائه می کنند یا نه)، اما از قبل یادم است که شهید صدر می فرمایند: ما از دلیل متأخر فقط اقتضایی و لا اقتضایی را می فهمیم. یعنی برای ما در اباحه واقعی قابل تشخیص نیست که این اباحه اقتضایی است و این اباحه لا اقتضایی. ولی هرگاه مولا حلیت را ترجیح داد، می فهمیم حتماً اباحه او اقتضایی

بوده است. هر گاه حلیت را ترجیح نداد و احتیاط را ترجیح داد، ممکن است اباحه لااقتضایی باشد. یعنی ما خودمان وقتی با اباحه مواجه می‌شویم، نمی‌توانیم بفهمیم این اقتضایی است یا لااقتضایی؛ بلکه دلیل ثانوی است که در حقیقت برای ما تعیین می‌کند که این اباحه اقتضایی است یا لااقتضایی. این فرمایشی است که ایشان می‌گویند.

### شمولیت منطقة الفراغ نسبت به احکام الزامی

اما یک سؤال دیگر اینجا وجود دارد که اجازه دهید جواب این سؤال را بدهم، چون یکی از دوستان صوتی برایم فرستاده بود و سؤالش سؤال خوبی بود. سؤال دیگر این است که ایشان سؤال کرده بود: آیا امکان ندارد که آن حوزه متغیر و ثابت در عصر پیامبر (ص) مصلحت لزومی داشته باشد؟ مثلاً شرایط عصر پیامبر (ص) این است که یک موضوعی که خودش دگرگون‌شونده و ناپایدار است، در آن یک مصلحت الزامی دارد. بعد از عصر پیامبر مصلحت الزامی‌اش از بین می‌رود. اگر در عصر پیغمبر مصلحت الزامی دارد، اینکه شهید صدر می‌فرمایند همیشه منطقة الفراغ در حکم اباحه است؛ معنا ندارد و می‌تواند در حکم الزامی باشد. یعنی اگر گفتیم موضوعاتی در حال تغییر هستند، چرا فرض کنیم که ابتدا فاقد ملاک بوده‌اند و سپس واجد ملاک می‌شوند؟ چرا فرض نکنیم که ابتدا واجد ملاک بوده‌اند و سپس بی‌ملاک می‌شوند؟ هر دو حالت در مورد موضوعات در حال تغییر متصور است. اما چرا آقای صدر حالت اول را تصویر کرده‌اند؟ اگر حالت دوم نیز قابل تصور است، پس منطقة الفراغ باید در مواردی باشد که گاهی احکام الزامی نیز در آن وجود دارند. بنابراین، ضرورتاً منطقة الفراغ نباید فقط در احکام مباح باشد. علاوه بر این، اشاره شد که پیامبر (ص) حتی در زمان خودشان بر اساس شرایط، تشریعات و تبییناتی داشتند که پس از ایشان، اولی الامر بعدی به گونه‌ای دیگر رفتار کردند. این نشان می‌دهد که در آن زمان یک مصلحت وجود داشت و سپس در دوره بعدی، آن مصلحت تغییر کرده است. پس به نظر می‌رسد نظریه شهید صدر با توجه به این بیان، نظریه دقیقی نیست. این سؤالی بود که یکی از دوستان به صورت صوتی مطرح کرده بود و به دلیل اهمیت، آن را عنوان کردم.

اما پاسخ این سؤال چیست؟ همان‌طور که در جلسه قبل اشاره کردم، پاسخ این است که شهید صدر می‌فرمایند موضوعاتی که در حال دگرگون شدن و تغییر هستند، به لحاظ تشریع اولیه همیشه مباح هستند. برای مثال (که) صرفاً برای تقریب به ذهن است و نه مثال قطعی)، اگر تشریع اولیه را قرآن فرض کنیم، حکم قرآن در آن هیچ حکم الزامی وجود ندارد. اگرچه پیامبر (ص) از ابتدا برای آن الزام قرار داده باشند، اما این سند تشریع اولیه ندارد. ایشان می‌خواهند بفرمایند آنچه دگرگون‌شونده است، هرچند در عصر تشریع مصلحت الزامی یا مفسده الزامی داشته باشد، از حیث تشریع اولیه حتماً اباحه است. اگر پیامبر (ص) نیز تشریعی قرار دهند، آن تشریع ثانوی محسوب می‌شود و دین باید بین این دو تشریع تفاوت قائل باشد.

چگونه دین این تفاوت را قائل می‌شود؟ اسناد تشریع اولیه خالی از الزام است. آنچه شما الزام می‌بینید، در سند تشریع ثانویه است. مثلاً در سنت می‌بینید، اما در قرآن نمی‌بینید. به همین خاطر، شهید صدر می‌فرمایند همیشه

منطقة الفراغ حکم اولیه اش اباحه است، حتی در آن زمانی که در زمان تشریع و صدر اول اسلام هم مصلحت الزامی داشته باشد. دین بین دو مدل تشریع تفکیک قائل است. چرا تفکیک قائل است؟ خب، امام معصوم (ع) به علم امامت این دو را قابل تشخیص می‌داند، اما ولی فقیه باید سازوکاری برای تشخیص داشته باشد. سازوکار تشخیص چیست؟ همین است که در اسناد تشریع اولیه هیچ حکم الزامی برای آن وجود ندارد یا اگر پیامبر (ص) تشریع می‌کند، باید قرائنی باشد که این تشریع، در حقیقت تشریع ثانوی است و قرائنی ولوجزی در روایات وجود دارد.

از این جهت، بله، ممکن است که از ابتدا، یعنی اولین مصلحتی که این موضوع دگرگون‌شونده دارد، مصلحت الزامی باشد، سپس مصلحتش غیرالزامی شود. اما با این وجود، در تشریع اولیه خودش اباحه است و در تشریع ثانویه واجب است. همین موضوع ممکن است در عصر پیامبر (ص) (مانند نهی از منع فضل آب) حرام باشد، در حالی که در حکم بعدی خودش باز به اباحه برگردد. یعنی وقتی آب فراوان است یا آبادانی زیاد است، شما می‌توانید فضل آب خود را نفروشید (اگر بیش از نیاز کشاورزی‌تان آب دارید، می‌توانید نفروشید یا بفروشید یا مثلاً هدیه کنید).

پس در نظریه شهید صدر، حتماً منطقة الفراغ، حکم اولی و تشریع اولیه اش اباحه است، اباحه اصلیه است. علی‌القاعده هم اباحه لااقتضاییه است، نه اباحه اقتضاییه. حال اصلاً اباحه اقتضایی درست است یا درست نیست، بحث دیگری است. اما حداقل ایشان هم اباحه اقتضایی را تصویر کرده‌اند و هم اباحه لااقتضایی را. ایشان در این حوزه‌ها قائل به چه می‌توانند باشند؟ می‌توانند به لااقتضایی باشند و تشریعات بعدی که می‌آید، بله، آن تشریعات بعدی می‌تواند قصه را متحول و متقدم کند. این فرمایش شهید صدر و پاسخ ایشان است.

سوال: اگر پاسخ ایشان را بپذیریم، اشکال عدم خلو واقعه از حکم در اینجا وارد نیست؟ به یک نظریه دیگر اشاره کردم که برخی بر اساس آن اشکال کرده‌اند. قائلین به اینکه اباحه واقعی، اباحه لااقتضاییه است، در نامیدن اباحه به حکم؛ گاهی اوقات گفته‌اند تسامحی است. گفته‌اند: نگاه کنید، وقتی مولا نه وجوب دارد، نه حرمت، نه استحباب و نه کراهت، دیگر حکم دیگری نیاز به جعل ندارد.

مرحوم اصفهانی می‌فرمایند: حقیقت حکم، ایجاد انگیزه و داعیه است. اصلاً آیا اباحه می‌تواند ایجاد انگیزه و داعیه کند؟ ایشان می‌گویند: اصلاً حکم اباحه، حقیقت حکم را ندارد. آقای اصفهانی معتقد است که حکم، ایجاد انگیزه و داعیه است و اباحه ذاتاً و ماهیتاً نمی‌تواند ایجاد انگیزه و داعیه کند و اصلاً نمی‌تواند حکم باشد. نتیجه چیست؟ نتیجه این است که حکم نامیدن اباحه، یک امر تسامحی است.

البته به این وضوحی که من دارم حرف آقای اصفهانی را در حوزه اباحه می‌گوییم، الان آدرس دقیقش را در استحضار ندارم، اما سرجمع انظار ایشان این است. وقتی ایشان اصرار دارد در اصولش می‌گوید: حقیقت حکم، ایجاد داعی است، خب اباحه که نمی‌تواند ایجاد داعیه کند. وقتی ایجاد داعی نمی‌تواند بکند، اصلاً حقیقت حکم را ندارد و اصلاً امکان ندارد اباحه حکم باشد.

نتیجه این مسئله این است که ما دیگر نباید بگوییم عدم خلو واقعه از حکم یک قاعده کلی است و بر آن اصرار کنیم. چون وقتی اباحه واقعی نمی‌تواند حکم باشد، پس حتماً آنجا دیگر حکم نداریم. یعنی این نتیجه ربطی به بحث منطقة الفراغ ندارد. هر کس با حکم این معامله را می‌کند، باید بگوید قاعده عدم خلو واقعه از حکم، یک قاعده

مسامحه‌ای است. بله، مسامحتاً اسمش را گذاشته‌ایم اباحه و بعد هم گفته‌ایم اباحه هم حکم است و بعد هم گفته‌ایم عدم خلو واقعه از حکم. وگرنه آیا واقعه از حکم خالی هست یا نیست؟ بله، اباحه است و حکمی وجود ندارد. این‌ها سرجمع حرف‌ها هستند و این یک معرفت تقریباً جامعی از نظریاتی است که آقایان در اینجا مطرح می‌کنند. خب، این دیگر اشکال به منطقة الفراغ نیست. هرکس اباحه را حکم نمی‌داند، این اشکال به او وارد است. در حقیقت، اشکال به چیست؟ اشکال به قاعده عدم خلو واقعه است. همین‌جا در پرانتز بگوییم که عده‌ای می‌گویند اصلاً این قاعده عدم خلو واقعه، یک قاعده وارداتی در فقه امامیه است. فقه امامیه از این قاعده خالی بوده و این از حنبلی‌ها وارد فقه امامیه شده است. حنبلی‌ها بر این مسئله خیلی اصرار دارند و این یک قاعده وارداتی است و اصلاً سازوکار قاعده فقهی ما را هم ندارد. به همین خاطر، اگر دقت کنید در ابعاد این قاعده، می‌بینید خود این قاعده چالش‌هایی دارد. این را در پرانتز گفتیم. بعضی‌ها معتقدند این یک قاعده اصلی فقهی و اصولی ما نیست، بلکه یک قاعده مستورد و وارداتی است و اصلاً در فقه ما و اصول ما چنین چیزی نبوده است. و همان‌طور که عرض کردم، یک چالش عمده‌اش همین جایی است که مطرح کردم که آقای اصفهانی می‌فرمایند.

یکی دو جلسه قبل به این نکته اشاره کردم که شارع می‌تواند برای اینکه مکلف از تفحص این که آیا این وجوب، حرمت، استحباب یا کراهت دارد، ما را راحت کند. یعنی چه؟ چون من برای اینکه بفهمم اینجا اباحه است (در فرض اول که حکم نیست)، باید بروم ببینم اگر وجوب و حرمت و استحباب و کراهت نداشت، باید بگوییم این مباح است. پس من باید تمام این‌ها را تتبع کنم تا ببینم این‌ها نیست، آنگاه حکم به اباحه کنم.

در حالی که شارع می‌تواند در حوزه بیان بگوید: این مباح است. ولی مباح است یعنی چه؟ یعنی واجب نیست، یعنی حرام نیست، یعنی مستحب و مکروه نیست. ولی اگر گفته کل شیء حلال یا کل شیء لک حلال، نگفته من حلیت برایت جعل کردم، بلکه گفته آن‌های دیگر را جعل نکردم. این در حقیقت بیان عدم آن احکام چهارگانه است، نه بیان جعل و وضع قانون جدید. البته ما ادله‌ای داریم که شارع می‌گوید: این مباح است، این حلال است. این‌ها را می‌گوید، ولی این دیگر اخباریه است. یعنی شارع دارد بیان می‌کند از اینکه آن‌های دیگر نیستند. وگرنه اگر این قصه نبود، مسئله روشن است. این ممکن است، اما این به معنای حکم جدید نیست.

یکی از اساتید معاصر شهید صدر در بحث حق الطاعة، زحمت خوبی کشیده‌اند که یک محرکیتی برای حلیت بسازند. من حرف ایشان را مطرح کنم. ایشان می‌فرمایند: نمی‌شود من بگویم خدایا، چون تو آب خوردن را حلال کردی، من می‌خورم. اگر تو حرام کرده بودی که من نمی‌خوردم. پس چرا دارم می‌خورم؟ چون تو حلال کردی. حتی ایشان می‌خواهند بگویند که ما می‌توانیم مستند به اباحه، قائل شویم که حلیت نیز می‌تواند قصد قربت بیاورد. این در حقیقت فرمایش ایشان در یک بحث حق الطاعة با شهید صدر است. ایشان می‌گویند: ما نمی‌توانیم به انگیزه حلال بودن کاری را انجام دهیم. می‌پرسیم: چرا این کار را کردید؟ پاسخ می‌دهد: چون حلال بود، این کار را کردم. خب، انگیزه هم حلیت است. این شد داعی. ایشان سعی کرده‌اند یک جوری حلیت و اباحه را به عنوان یک داعویت برایش فرض کنند.

خب، حالا اگر خدا مباح نمی‌کرد، چه اتفاقی افتاده بود؟ شما می‌گویید: مباح نمی‌کرد. پاسخ می‌دهیم: خب، اگر حرام می‌کرد، من حتماً اجتناب می‌کردم. اگر واجب می‌کرد، ملزم به انجامش بودم. ولی اینکه گاهی انجام می‌دهم و گاهی انجام نمی‌دهم، می‌گوییم: خدایا، به خاطر اینکه تو گفتی مباح است، گاهی انجام می‌دهم و گاهی انجام نمی‌دهم. پس ما می‌توانیم برای اباحه هم یک داعویتی فرض کنیم. ایشان می‌خواهند بگویند اباحه می‌تواند داعویت داشته باشد، پس می‌تواند حکم باشد و می‌تواند مجعول باشد.

ایشان می‌فرمایند که باز این حرف در اباحه اقتضایی معنا دارد که شارع چون تو خواستی من مطلق العنان باشم، من این آزادی را انتخاب کردم. ولی باز همین حرف هم در اباحه لااقتضایی معنا ندارد. نه، ولی حرف ایشان در اباحه لااقتضایی هم قابل تصویر است. در اباحه لااقتضایی چون تو هیچ‌کدام از آن‌ها را جعل نکردی، من این را مرتکب شدم. بله، ملاک نداشته، ولی چون همین که جعل تو نیست.

به هر حال، نظرگاه یک مکلف متعبد، ملاک نیست. مثلاً الان می‌گویند: چرا نماز می‌خوانی؟ شما نمی‌گویید: چون مصلحت ملزمه دارد. می‌گویید: چون خدا گفته است. چرا؟ چون اگر مصلحت ملزمه می‌داشت و خدا نگفته بود، ممکن بود من بعضی موقع‌ها هم نماز نخوانم. یعنی اگر امر خود خدا و وجود وجوب خدا نبود. یعنی ما برای انجام تکلیف نمی‌گوییم چون مصلحت ملزمه داشته. ما نمی‌گوییم چون اینکه خدا گفته واجب، کشف از مصلحت ملزمه کرده، من نماز خواندم. چون خدا گفته، من نماز خواندم. یعنی آن مولویت مولا است که من را وادار به این عمل کرده است. یک عبد متعبد را نگاه کنید. عبد متعبدی که می‌گوید: شارع من به مصالح و مفاسد کاری ندارم. من اگر ده میلیارد هم از دستم برود، غصه نمی‌خورم. تو می‌گویی مصلحت ملزمه از دستت رفته، ولی تو خدایی. اگر تو چیزی بگویی، حتماً من گوش می‌کنم به حرفت. یعنی آنچه برای من مهم است، خدایی توست، نه اینکه حالا مصلحتی از دستم رفته است. حتی اگر تو بگویی مکروه است، چون تو گفتی، من خوشم می‌آید که تو ترک کنی. من ترک می‌کنم ولو این اباحه، اباحه لااقتضایی است، اما چون تو به عنوان خدای من، به عنوان محبوب من، به عنوان مولای من، هیچ نظری نداری، من دارم مرتکب می‌شوم و انجام می‌دهم.

یعنی آن مهم است برای من. من اصلاً مصلحت و مفسده برایم مهم نیست. ولی این زحمتی که این استاد بزرگوار کشیده، این داعویت لولاییه است؛ یعنی داعویت فعلی نیست. به هر حال، اگر هیچ تکلیفی مولا نداشت، تو یا فاعل بودی یا تارک بودی، دیگر غیر از این نبود که. یعنی این‌طوری نیست که تو بگویی من فاعلم یا تارک. داعویت لولایی یعنی چه؟ یعنی: خدایا، اگر تو حرام کرده بودی که من این کار را نمی‌کردم. خب، من که حرام نکردم دیگر. بله، اگر من حرام کرده بودم، انگیزه در تو زاجر برای تو وجود داشت. به عبارت دیگر، این بیش از حسن سریره ازش استفاده نمی‌شود. حسن سریره یعنی واقعاً وجود من و باطن من و شخصیت من این‌گونه است که اگر همین جا شارع به من گفته بود حرام است، من مرتکب نمی‌شدم. ولی خب، این عملی است که من یا فاعلم یا تارک. دیگر من که نمی‌توانم فعل و ترک خود را به پای تو بنویسم و بگویم: خدایا، من انجام دادم یا ترک کردم. پس این داعویتی که این بزرگوار مطرح می‌کند، اصلاً داعویت شأنی است و بیش از حسن سریره نمی‌فهماند. یعنی من می‌گویم: خدایا، الان که من دارم این را انجام می‌دهم و ممکن بود ترک کنم. فرض کنید شما دارید آب می‌خورید. چرا آب می‌خورید؟ خدایا،

چون تو گفتی آب خوردن مباح است. خب، یعنی من اگر نگفته بودم آب خوردن مباح است، اصلاً هیچی نگفته بودم، فرض کنید قبل از شریعت نگفته بودم، چه اتفاقی می افتاد؟ تو یا می خوردی یا نمی خوردی؟ انگیزه شخصی داری، تشنه‌ای و داری آب می خوری دیگر. آب خوردنت را به پای من ننویس دیگر. تو خوست می آید داری نگاه می کنی، خوست می آید داری تفریح می کنی. یعنی اینکه تو بگویی داعویت من، تو می گویی: اگر غیر از این می گفتم، من گوش می کردم. خب، من که غیر از این نگفتم. بله، این داعویت لولایی و شائی بود که اگر من منع می کردم، تو منجر می شدی. ولی الان تو یا فاعلی یا تارک. به هر حال، انسان عاقل در زندگی خودش، ولو به غریزه، چیزی را ترجیح می دهد. چرا داری نگاه می کنی؟ چون بستن چشم برایم سخت است. می خواهم بازش کنم. خب، پس یک دلیل دیگری دارد. این را نمی توانی تو بگویی نه، این داعویت اباحه است. این داعویت اباحه نیست.

با توجه به محدودیت زمان، به نکته دیگری اشاره می کنم. شهید صدر این بحث اباحه را در جای دیگری نیز دنبال کرده اند و بحث خوبی در این زمینه شکل گرفته است. ایشان به طور کلی اباحه صبی (اباحه برای کودک) را مطرح کرده اند. در مورد کودکی که هنوز به تکلیف نرسیده است، گفته می شود نماز بر او واجب نیست، فلان چیز حرام نیست. ایشان می فرمایند این جنس اباحه از چه نوعی است؟

شهید صدر این مسئله را در بحث استصحاب مطرح کرده اند. ایشان در مورد اباحه صبی می فرمایند که اباحه صبی می تواند اقتضایی باشد، می تواند لاقضایی باشد. برخی گفته اند اباحه صبی کلاً اقتضایی است. چرا اقتضایی؟ یعنی مطلق العنان بودن. شارع می خواهد کودک آزاد باشد، بازی کند و راحت باشد و در قید تکلیف نباشد. از این جهت، این از مواردی است که ما اباحه اقتضایی را به وضوح مشاهده می کنیم؛ همین که رفع القلم عن الصبی، یعنی اعمال کودک واجب یا حرام نیست. اما خود ایشان در مورد اباحه صبی می فرمایند که اباحه صبی می تواند هم اقتضایی باشد و هم لاقضایی.

خواستم بگویم اگر خواستید این موضوع را پیگیری کنید، آنجا نیز بحث های زیبایی صورت گرفته است که حدود اباحه اقتضایی و لاقضایی را تا حدی روشن می کند.

و الحمد لله رب العالمین